

## نظام بین‌المللی جدید:

### هژمونی، چندقطبی، یا یک - چندقطبی؟

نویسنده: جهانگیر کرمی\*

تاریخ دریافت مقاله: ۸۳/۶/۲۱

تاریخ تأیید مقاله: ۸۳/۸/۲۴

صفحات مقاله: ۸۱-۱۱۱

#### چکیده

برای پاسخ به این پرسش که بحران عراق چه تاثیری بر نظام بین‌الملل داشته است؟، در این مقاله نخست به مفهوم نظام بین‌المللی و منطق تحول و دگرگونی آن پرداخته و مهمترین اشکال تحول نظام بین‌الملل را با توجه به تغییر ماهیت، قواعد و تعاملات مطرح نموده‌ایم. پس از آن، نظام بین‌المللی پیش از بحران عراق مورد بحث قرار گرفته و امیدها و بیم‌های ایجاد شده در سالهای دهه ۱۹۹۰، برای رفتن به سوی وضعیت‌های چندقطبی، هژمونی و یا تک‌قطبی مطرح شده‌است. همین‌طور ویژگیهای تأثیرگذار بحران عراق و اینکه چگونه برخلاف اصول و هنجارهای حقوق بین‌الملل و بدون مجوز تنها نهاد مشروع برای تجویز اقدام نظامی، یک دولت قدرتمند به یک عضو مستقل و حاکم (جدا از نظام سیاسی دیکتاتور و بحران‌ساز آن) حمله نموده و اصل حاکمیت دولتها را زیر پا گذاشت. سرانجام وضعیت نظام بین‌الملل پس از بحران در ابعاد ساختار، توزیع قدرت، هنجارها و تقسیم‌کار مطرح و روشن شده‌است که نظام بین‌الملل پس از بحران، دارای ویژگی یک "هژمونی محدود" است و قدرت هژمون، با قراردادن خاورمیانه در دستورکار امنیتی بین‌الملل (به جای کمونیزم در دوره جنگ سرد) قصد ایجاد تحولاتی اساسی در آن را دارد. در واقع، با وجود برتری قدرت آمریکا در ابعاد نظامی، اقتصادی و تکنولوژیک، می‌توان گفت نوع تهدیدات، تکثرگرایی حاکم بر روابط بین‌الملل و ضرورت همکاری سایر دولتها برای مقابله با تهدیدات جدید، موجب می‌شود تا آمریکا در احوال هژمونی مطلق ناکام مانده و نظام بین‌الملل در برخی ابعاد چندقطبی بماند. اگرچه این به معنای چندقطبی بودن کامل نظام بین‌الملل نیست.

\* \* \* \* \*

#### کلید واژه‌ها

نظام بین‌المللی، یکجانبه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی، هژمونی، نواقح‌گرایی، جنگ پیشگیرانه

\* آقای دکتر جهانگیر کرمی استادیار روابط بین‌الملل و عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع) است.

## مقدمه

مجموعه‌ای از تحولات؛ نظیر افزایش تعداد دولتها، پیشرفت در فناوریها، افزایش ارتباطات و انقلاب اطلاعات موجب پیدایش عرصه‌ای به نام جامعه بین‌المللی شده است، که با وجود تعاملات مختلف میان دولت‌ها و ملت‌ها، شاید اطلاق عنوان "جامعه" به آن هنوز زود باشد. اگرچه این تعاملات، کمابیش از دوهزار سال پیش میان امپراتوری‌ها وجود داشته، اما از حدود پنج سده پیش به این سو، افزایش چشمگیری داشته است. از دهه ۱۹۶۰ به بعد، برای تعامل میان دولت‌ها از مفهوم "نظام بین‌المللی" یاد شده که بر اساس این مفهوم، در هر دوره براساس برخی مؤلفه‌ها، نظام خاص آن دوره شکل می‌گیرد. از این نگاه، نظامهای بین‌المللی نیز همانند سایر پدیده‌های جهان، در شرایطی که یک بحران مهم به وقوع می‌پیوندد، دچار دگرگونی اساسی می‌شوند. این موضوع بویژه در برخی شرایط شدت می‌یابد، به طوری که در سالهای اخیر سه تحول مهم به وقوع پیوسته که هر یک به نوبه خود در تحول ساختار نظام بین‌الملل اثرگذار بوده‌اند: فروپاشی اتحاد شوروی، به نظام دوقطبی دوره جنگ سرد خاتمه داد؛ حادثه ۱۱ سپتامبر دستورکار امنیتی بین‌المللی را تعیین کرد؛ و بحران عراق دارای ویژگیهایی بود که متمایز از سایر تحولات جهان در ۱۵ سال گذشته (نظیر بحران کویت، بحران یوگسلاوی، حمله به سومالی، هائیتی، کوزوو و افغانستان)، برای نخستین بار یک دولت مستقل و دارای حاکمیت، بدون اخذ مجوز نهادهای بین‌المللی مورد حمله قرار گرفت و حکومت آن سرنگون گردید.

اما «این بحران چه تأثیری بر نظام بین‌الملل داشته است؟» در پاسخ به این پرسش، نگارنده این فرضیه را مطرح می‌کند که «به لحاظ ساختاری، هنجاری، توزیعی و کارکردی (به عنوان مؤلفه‌های اصلی نظام بین‌الملل)، تحولاتی در نظام صورت گرفته و با قرارگرفتن منطقه خاورمیانه در دستورکار امنیتی جهان، حداقل برای ده سال آینده، نوعی "هژمونی محدود" بر نظام بین‌المللی حاکم خواهد بود که قدرتهای دیگر، نهادها، قواعد و حقوق بین‌الملل و افکار عمومی جهانی، هژمونی آمریکا را محدود می‌کنند.»

در این مقاله، نخست به منطق تحول در نظام بین‌الملل پرداخته‌ایم. سپس نظام بین‌الملل پیش از بحران عراق مورد بحث قرار گرفته، و پس از آن، ویژگیهای اساسی و تأثیرگذار بحران عراق مطرح شده است. آخرین بخش، به نظام بین‌الملل پس از بحران و آینده آن اختصاص یافته است.

#### ۱- تحول در نظامهای بین‌المللی

نظامهای بین‌المللی همواره در شرف تغییر و تحول بوده‌اند و این تحول در دو حوزه تکاملی و پارادایمی بوده است. درحوزه "تکاملی"، نظامهای بین‌المللی از شکل محدود و منطقه‌ای پیشین (نظیر مناطق جدا از هم در یونان، بین‌النهرین، هند، چین، آفریقا و ...) به نظامهای فراگیرتری (چون اروپا، آسیا و ...) و سپس نظام بین‌المللی جهان‌گستر در قرن بیستم تبدیل شده‌اند. درحوزه "پارادایمی"، یک نظام بین‌المللی با منطق، قواعد و هنجارهای خاص، جای خود را به نظامی جدید داده است که نمونه آن را می‌توان در نظام بین‌المللی پیش از جنگ جهانی دوم، دوره جنگ سرد و سپس دهه ۱۹۹۰ دید که در دو پارادایم متفاوت قرار داشتند. اما آنچه در اینجا بیشتر مدنظر ما می‌باشد، تحولات نوع دوم است. برای درک هر چه بیشتر این منظور، در اینجا مفهوم نظام بین‌المللی را مورد بحث قرار می‌دهیم.

#### الف) مفهوم نظام بین‌المللی

اگرچه مسأله نظم در حیات بشر امری دیرپاست، اما مقوله نظم میان دولتها پیشینه زیادی ندارد. در دوره‌های قبل از قرن ۱۵ میلادی، به‌خاطر تعداد اندک امپراتوری‌ها در جهان، تعاملات خارجی آنها معمولاً کم بود و عمدتاً با یک یا دو امپراتوری دیگر تماس داشتند. با پیدایش ملت - دولت‌ها در جریان تحولات قرون بعد، بویژه فراتر رفتن تعاملات دولتها از حدود قاره‌ای و سرانجام، تأثیرگذاری جنگها بخاطر پیشرفتهای تکنولوژیک، نظم بین‌المللی، برای نظریه‌پردازان، دولتمردان و مردم جوامع مختلف به عنوان یک دغدغه اساسی مطرح گشت. به تبع این موضوع، مسأله نگرش نظام‌مند به واحدهای سیاسی و قاعده‌مند دیدن تعاملات بین آنها نیز بتدریج راه خود را در میان آثار علمی پیدا کرد. (زنگر، ۱۳۸۲).

نظام، سیستم یا سامانه مفهومی است که از علوم تجربی وارد حوزه مطالعات علوم انسانی شده است. اساساً، انسان همواره ناشناخته‌ها را با پدیده‌های شناخته شده مقایسه می‌کند. افلاطون برای شناساندن امر سیاست، آن را به ارگانسیم (اندامواره) انسان تشبیه می‌نمود. در سده بیستم، به‌خاطر گسترش سیستم‌های مکانیکی، فنی و مهندسی، مقایسه سیاست با آن امری رایج شد. مقبولیت رفتارگرایی در روابط بین‌الملل از دهه ۱۹۵۰، منجر به پذیرش رویکرد سیستمی به جای چارچوب‌های تجویزی و نهادی شد و به عنوان رویکردی که به مطالعه تعاملات پیچیده دولت‌ها می‌پرداخت، مقبولیت یافت. لذا سیستم یا نظام بین‌المللی به عنوان یکی از مفاهیم اساسی روابط بین‌الملل مطرح شد. در عرصه علوم جدید، دو روش جزء گرا و کل گرا به نوبت جای یکدیگر را گرفته‌اند. در نگرش کل‌گرایی این فرض مطرح است که جهان پیرامون ما از سازمانی عقلانی برخوردار بوده و عناصر طبیعت همچون قطعات یک ماشین با هم جفت شده‌اند، به‌طوری که این عناصر طبق قوانین ثابتی در کنش متقابل با یکدیگرند. (دویچ و دیگران، ۱۳۷۵، ۷۲۹)

اگر در روابط بین‌الملل رویکردی سیستمی اتخاذ نکنیم، نظام بین‌المللی تنها حاصل جمع کنش‌های متقابل دولت‌ها خواهد بود، ولی رویکرد سیستم، تحلیلگران را تشویق می‌کند تا اصول تبیین‌کننده شکل‌بندی خاص روابط موجود بین ملت‌ها را شناسایی کنند. این رویکرد بر این فرض استوار است که برخلاف پیچیدگی و آشفتگی حاکم بر انبوه کنش‌های متقابل، ساختارهایی وجود دارد که بر اساس آنها می‌توان به توصیف سیستم بین‌المللی و تبیین رفتار یکایک دولت‌ها پرداخت. بنابراین، اولین فرض طرفداران تفکر سیستمی آن است که «عناصر اصلی در تبیین علت و نحوه اعمال نفوذ کشورها بر یکدیگر، نظام بین‌المللی است، ولی برای شناخت نحوه تأثیرگذاری سیستم بین‌المللی روی رفتارها یا برای تبیین قانونمندی‌های رفتاری، به عنوان یک پیش‌شرط، باید از قبل، نظم یا شکل ساختاری نظام بین‌الملل که روی روابط بازیگران آن بی‌قاعده و نامنظم نیست، شناخته شود.» (همان، ۷۳۵)

به‌طور کلی، منظور از نظام بین‌الملل آن است که رفتار واحدها متأثر از نظام است، نه رفتار نظام متأثر از واحدها باشد. یک نظام بین‌المللی زمانی به وجود می‌آید که دو یا

چند کشور روابط مناسب میان خود ایجاد کنند و اثرات کافی بر تصمیمات یکدیگر داشته باشند (مانتیگنون، ۱۳۸۰، ۵۱). نظریه‌پردازان سیستمها، تعاریف زیر را برای مفهوم نظام ارائه داده‌اند:

(۱) چارچوبی نظری برای کدگذاری داده‌های مربوط به پدیده‌های سیاسی؛  
 (۲) مجموعه‌ای از روابط یکپارچه و مبتنی بر دسته‌ای از متغیرهای سیاسی و فرضی؛

(۳) مجموعه‌ای از روابط میان متغیرهای سیاسی بین‌المللی؛ و

(۴) مجموعه‌ای از متغیرهای متعامل. (سبزاده، ۱۳۷۶، ۲۱۸)

در مورد نظام، معمولاً اجزای آن را شامل ورودی، محیط، خروجی و بازخورد می‌دانند. ورودیها شامل حمایتها، درخواستها و نیازهاست. محیط سیستم در بعد داخلی و خارجی مطرح است. خروجی به شکل پاسخهای مثبت و منفی است و بازخورد مساعد یا نامساعد آن به شکل ورودی به نظام برمی‌گردد. همچنین، مفاهیمی چون ثبات، تعادل، ارتباط، حساسیت، آسیب‌پذیری، تعامل و... نیز در سیستم مطرح است.

در مورد نظام بین‌الملل، نظریه‌های مختلفی ارائه شده‌است. در این رابطه باید چند جریان کلی را از هم جدا کرد: دسته نخست؛ نظریه‌پردازانی مانند دیوید سینگر و کاپلان که از منظر رفتارگرایی محض به موضوع پرداخته‌اند. دسته دوم؛ آنهایی که چون والتز و هالستی از منظر نواقع‌گرایی وارد بحث شده‌اند، و سوم، نظریه‌پردازانی چون والرشتاین که با نگرش اقتصادی موضوع را تحلیل کرده‌اند. اخیراً نیز تکوین‌گرایانی چون الکساندرونت از منظری اجتماعی به این موضوع پرداخته‌اند. (Buzan, 2000, 35-41)

ب) منطق دگرگونی نظام‌های بین‌المللی جامع‌علوم انسانی  
 نظامهای بین‌المللی نیز همانند بسیاری از پدیده‌های دیگر دارای ظهور، رشد، افول و سقوط هستند. از این رو، یکی از مسائل اساسی در مطالعه نظامها، بحث دگرگونی در این نظامهاست. در این رابطه دیدگاههای مختلفی وجود دارد که به ارائه آنها می‌پردازیم.

از نظر ارگانسکی، چون درجه صنعتی شدن دولتها درجهان یکنواخت نیست، از این رو، تقسیم قدرت همواره یکسان و پایدار نمی‌ماند و این امر، نظام بین‌الملل را متزلزل می‌نماید. او با ارائه مفهوم "انتقال قدرت" به جای "موازنه قدرت"، بر مبادی عمده قدرت (جمعیت، کفایت سیاسی و صنعتی شدن) انگشت گذاشته و هژمونی را عامل برقراری صلح و پایداری می‌داند. همچنین هرگاه بر اثر تحول مبادی قدرت، یک قدرت درجه دوم خود را به پایه قدرت هژمون برساند، جنگ اجتناب‌ناپذیر است، مگر آنکه قدرت برتر با اعطای امتیاز، قدرت نوظهور را راضی نماید. (ارگانسکی، ۲۵۳۵، ۳۸۴)

چارلز دوران معتقد است، زمانی که فاصله "قدرت" و "نقش" یک بازیگر افزایش می‌یابد، دیگر تعاملات واحدها قابل پیش‌بینی نیستند و قواعد رفتاری گذشته بی‌اعتبار می‌شوند، و به دنبال آن فضای عدم اطمینان بر تصمیم‌گیرها حاکم می‌شود. نتیجه این وضعیت: بی‌ثباتی، فشارهای روانی و اضطراب، عدم تفسیر درست اطلاعات، سوءبرداشتها و ادراکات و سرانجام جنگ است. از این نگاه، رشد نابرابر امکانات بازیگران اصلی، به رشد متفاوت قدرت، تعارض نقش و قدرت، تحولات ساختاری، عدم اطمینان و جنگ منجر می‌شود. (زنجانی، ۱۳۷۴، ۱۶۱)

گیلپین معتقد است که دگرگونی سیاسی بین‌المللی، بر اثر تلاش بازیگران درجهت دگرگونی نظام در راستای نیل به منافعشان حاصل می‌گردد. این تلاش، زمانی صورت می‌گیرد که در اثر تحولات تکنولوژیک، اقتصادی و یا سیاسی، قدرت بازیگران تغییر می‌کند. از نظر او، تغییر نظام بین‌الملل وابسته به تغییر در توزیع قدرت است. این امر دو علت دارد: گسترش قابلیت‌های تولیدی و منابع مادی؛ ایجاد توازن در برابر تمرکز که انگیزه آن جستجوی امنیت و احترام بین‌المللی است. با جابجایی مراکز نوآوری و کارایی از مرکز به سوی محیط سیستم بین‌الملل، قدرتهای بزرگ امروز بتدریج به قدرتهای دیروز مبدل می‌شوند. به علاوه، هژمون یا قدرتهای بزرگ، قدرتهای درجه دوم درحال ظهور را تهدید می‌کنند، و بنابراین، موجب پیدایش اتحادهای مقابله‌جو می‌شوند. (Gilpin, 1987)

پال کندی تحول نظام را صرفاً تحول در قدرت بازیگر برتر دانسته و آن را ناشی از چرخه ظهور و سقوط قلمداد می‌کند. به نظر او، هرچه قدرت یک بازیگر بیشتر شود،

حوزه نفوذ و اقتدار آن گسترش می‌یابد. این مسئله در مراحل نخست منجر به قدرتمندی بیشتر آن می‌شود، اما به مرور که مسئولیت و تعهدات آن دولت و نیز حضور نظامی آن توسعه می‌یابد، هزینه‌ها بیشتر شده و از دستاوردها پیشی می‌گیرد و روند نزولی قدرت آغاز و سرانجام به افول می‌انجامد. (کندی، ۱۳۷۰)

با توجه به این دیدگاهها، می‌توان نتیجه گرفت که اگر قدرت و توانایی بازیگران سیاست بین‌الملل دگرگون شود، نظام بین‌الملل نیز متحول می‌شود. این تحول پیامدهایی اساسی برای همه دولتهای موجود در آن نظام و نیز مناطق تابعه دارد. زیرا تغییر سیستمی موجب تغییر در همکاریهای دولتها و ایجاد الگوهای جدید همکاری و منازعه میان آنها می‌شود. (حاجی‌پورسی، ۱۳۸۰، ۱۱۰۸-۱۱۰۷)

معمولاً مهمترین اشکال تغییر و تحول در نظام بین‌الملل عبارت‌اند از:

(۱) تغییر نظام؛ که بر محور ماهیت بازیگران اصلی آن استوار است، چیزی شبیه به "تحول سیستمی" که در مباحث والرشتاین مطرح می‌شود.

(۲) تغییر قواعد نظام؛ یعنی توزیع مجدد قدرت، تحول موقعیت بازیگران و تغییر هنجارها.

(۳) تغییر تعاملات؛ به معنای تحول فرایندها میان بازیگران. (مرادی، ۷۰-۲۶۹)

مهمترین مسئله‌ای که پس از تحول یک نظام مطرح می‌شود، برقراری نظام جدید است. قدرت یا قدرتهای پیروز، ساماندهی نظام نوین را حق و مسئولیت خود قلمداد می‌کنند و با توجه به از میان رفتن رقیب قدیمی، قدرت برتر پیروز در جنگ، هم‌اوردی در صحنه بین‌المللی ندارد و عرصه عمل را برای خود باز می‌بیند. قدرت پیروز خواهان استقرار نظامی است که بر واقعیتهای جدید مبتنی باشد. چنین نقاط عطفی در تاریخ معاصر الگوی رفتار مشابهی را به عرصه نمایش درآوردده‌است. در سال ۱۸۱۵ بریتانیا و سایر کشورهای اروپایی، امپراتوری فرانسه را شکست دادند و در کنگره وین نظم نوین را پی افکندند که ساختار بین‌المللی جدید را نهادینه کرد و حدود صد سال بر روابط بین کشورهای قدرتمند حاکم گردید. در سال ۱۹۱۹ متفقین پس از پیروزی بر آلمان و متحدینش کوشیدند بار دیگر صلح دراز مدت را پایه‌گذاری کنند که منعکس‌کننده

واقعیه‌های جدید مبتنی بر برتری آنها باشد. سال ۱۹۴۵ نیز یکی دیگر از نقاط عطف در تاریخ معاصر است.

در تمامی این نقاط عطف، دولت‌های پیروز با چند گزینه اساسی برای استقرار نظام جدید روبه‌رو هستند. این گزینه‌ها طیف گسترده‌ای را شامل می‌شود، که سه گزینه از بقیه آنها برجسته‌تر است:

(۱) واگذار کردن امور به دیگران و بازگشت به سیاست انزوای طلبی. در این حالت نظام ناشی از تحول اساسی سیستمی به قدرت و ابتکار عمل سایر بازیگران بستگی دارد. از لحاظ تاریخی، رفتار آمریکا در سال ۱۹۱۹ این گونه بود.

(۲) استفاده از قدرت رهبری خود، برای جلب مشارکت دیگران در یک نظام قابل قبول برای قدرتهای بزرگ. در این گزینه، سلسله قواعد و ترتیباتی مستقر می‌شود که از طرف بازیگران اصلی پذیرفته می‌شود. آمریکا و شوروی در سال ۱۹۴۶، کشورهای فرانسه، انگلیس و چین را نیز به عنوان اعضای دارای حق و تو وارد شورای امنیت سازمان ملل متحد کردند.

(۳) استفاده از قدرت و فرصت ایجاد شده برای سلطه بر کشورهای شکست خورده و ضعیف. (امینان، ۱۳۸۱، ۸۴۷). در این رابطه می‌توان به رفتار انگلیس و فرانسه با آلمان در سال ۱۹۱۹، و رفتار آمریکا با آلمان و ژاپن در سال ۱۹۴۶ اشاره کرد.

از مجموع این مباحث نتیجه می‌گیریم که نظام بین‌الملل، یکی از اصلی‌ترین عوامل مؤثر بر رفتار دولت، و در واقع، کانون اصلی درک تحولات سیاست بین‌الملل می‌باشد. سیاست بین‌الملل، پس از هر تحول، بحران و جنگ (و یا نقطه عطف) مهمی، دچار دگرگونی شده و منطبق بر نتایج آن تحول و یا جنگ، نظام جدیدی پدیدار می‌شود که منطق وجودی آن، مبتنی بر قدرت طرف پیروز و الزامات ایدئولوژیک، ارزشی و رفتاری آن است. این وضع، محدودیتهایی را برای سایر بازیگران به وجود می‌آورد. این تمهید نظری به ما کمک می‌کند تا تحولات نظام بین‌المللی پس از جنگ سلطه را براساس آن تبیین نماییم. اما این موضوع منوط به دو مسئله است: نخست وجود درک



درستی از تحولات نظام بین‌الملل از دهه ۱۹۹۰ تا سقوط بغداد، و سپس، پاسخ به این پرسش که آیا جنگ سلطه، در واقع واجد ویژگیهای یک نقطه عطف است یا خیر؟

## ۲- نظام بین‌المللی پیش از بحران عراق

نظام بین‌المللی پیش از قرن بیستم، بیشتر منطقه‌ای بود و هر منطقه نظام خاص خود را داشت. در دوره نظامهای منطقه‌ای، از قرن هفدهم به بعد، اروپا کم‌کم محوریت یافت و سرانجام این نظام منطقه‌ای توانست گسترش یافته و جهانی شود. نظام بین‌المللی اروپایی تا اواخر قرن نوزدهم چندقطبی و مبتنی بر موازنه قدرت بود. در قرن بیستم نظام بین‌المللی جهانی شد و با ورود آمریکا و ژاپن، از اروپا فراتر رفت. با وجود این، ویژگی چندقطبی بودن آن حفظ شد. پس از جنگ جهانی دوم، نظام بین‌المللی دوقطبی بود و این وضعیت ابتدا متصلب، و سپس با نقش یافتن جنبش غیرمتعهدها و چین، منعطف گردید.

در سالهای پایانی جنگ سرد، نظریه پردازان لیبرال و نیز گورباچف، نوید یک جهان وابستگی متقابل را می‌دادند. اما پس از فروپاشی شوروی، بوش مدعی نظم نوین جهانی به سرکردگی آمریکا شد. کلیتون بیشتر در جهت بین‌الملل‌گرایی لیبرال و اعمال سرکردگی آمریکا در چارچوب نهادهای بین‌المللی موجود کوشید. برخی عقیده داشتند که نظام جدید، چندقطبی و چندسطحی شده است که در آن به لحاظ نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قطبهای مختلفی مطرح هستند. عده‌ای نوید یک دوره "حکمرانی جهانی"<sup>۱</sup> را می‌دادند و برخی نیز نظام را نامشخص و برای این دوره (تا قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) "وضعیت دوره گذار" را مطرح می‌کردند. در مقابل، گروهی نظام این دوره را مبتنی بر هژمونی می‌دانستند.

آرمانگرایان و لیبرال‌ها عمدتاً بر رشد وابستگی متقابل دولتها، جهانی شدن اقتصاد، مشکلات مشترک بشری، تکامل هنجارها، نهادها و سازمانهای بین‌المللی تأکید داشتند و معتقد بودند جهان وارد دوره‌ای می‌شود که براساس اصول لیبرالیسم، به شکل دموکراتیک و در چارچوب نوعی "حکمرانی جهانی" اداره خواهد شد.

عده‌ای نیز از یک نظام "چندبخشی" سخن می‌گفتند که در آن، در هریک از حوزه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، امنیتی و سیاسی، چند قدرت بزرگ حرف نخست را می‌زنند و در نتیجه، جهان فاقد یک یا چند قدرت هم‌وزن در همه موضوعات خواهد بود. هنری کیسینجر در این رابطه می‌نویسد: «نظام بین‌المللی قرن ۲۱، دارای حداقل شش قدرت اصلی آمریکا، اروپا، چین، ژاپن روسیه و احتمالاً هندوستان به اضافه کشورهای متوسط و کوچک خواهد بود. شش قدرت اصلی به پنج تمدن متفاوت اختصاص خواهد داشت». از نظر او، نظام بین‌المللی در سطوح مختلف، اوضاع متفاوتی را نشان خواهد داد. او بر این باور بود که «نظام بین‌المللی قرن بیست و یکم یک تناقض ظاهری را نشان می‌دهد؛ از یک طرف گسیختگی، از طرف دیگر، جهانی شدن فزاینده.» (Kissinger, 1996, 178)

ساموئل هانتینگتون معتقد بود که در دوره پس از جنگ سرد، تنها یک ابرقدرت وجود دارد و در این جهان تک‌قطبی، یک ابرقدرت، آن‌هم فارغ از قدرتهای عمده دیگر، در کنار شمار زیادی قدرتهای کوچک‌تر، نیروی برتر است که می‌تواند تنها یا با همکاری ضعیف کشورهای دیگر و حتی بدون پشتیبانی آنها، به گونه‌ای مؤثر، مسائل بزرگ بین‌المللی را حل و فصل کند و هیچ مجموعه‌ای از دیگر قدرتها نیز نمی‌توانند مانعی در برابر آن ایجاد نمایند. از نظر او، سیاست بین‌المللی معاصر، با هیچ یک از گونه‌های یادشده منطبق نیست، لیکن مجموعه‌ای است متشکل از ابرقدرتی که در کنار چند قدرت عمده دیگر امپراتوری نیست؛ بدین معنا که اولاً، ابر قدرت واحد در عرصه مسائل بزرگ جهانی، اغلب می‌تواند اقدامات مجموع دیگر قدرتهای عمده را وتو کند. ثانیاً ابرقدرت واحد صرفاً می‌تواند مسائل بین‌المللی را از راه همکاری با برخی از قدرتهای عمده دیگر حل و فصل کند. او مدعی است که سرشت و ساختار قدرت جهانی در جهان تک قطبی، چهار سطح دارد که در بالاترین سطح آن آمریکا در همه مؤلفه‌های قدرت برتری دارد. در سطح دوم، قدرتهای عمده منطقه‌ای قرار دارند که در بخشهایی از جهان، بازیگرانی با نفوذند، همانند جامعه اروپا، روسیه، چین، هند، برزیل و ایران. سطح سوم را نیز قدرتهای متوسط منطقه‌ای تشکیل می‌دهند که نفوذ آنها در مناطقتشان، کمتر از نفوذ قدرتهای عمده منطقه است و سرانجام، سایر کشورها در سطح

چهارم قرار می‌گیرند که برخی از آنها به دلایل گوناگون به‌واقع مهم هستند، لیکن در مقایسه با کشورهای سه سطح بالاتر، در ساختار قدرت جهانی نقشی ندارند. این ساختار، الگوهای بسیار متفاوتی از منازعات پدید می‌آورد که بر مبنای آنها آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت، دارای منافع جهانی است و در جهت گسترش آن در همه مناطق جهان، سخت تلاش می‌کند. این امر سبب درگیری با آن دسته از قدرتهای بزرگ منطقه‌ای می‌شود که ایالات متحده را یک میهمان ناخوانده می‌دانند و معتقدند، خود باید نقش عمده‌ای در تحولات مناطقیشان بازی کنند. بدین‌سان، زمینه طبیعی برای رقابت میان آمریکا و قدرتهای اصلی منطقه‌ای وجود دارد؛ هرچند قدرتهای متوسط در هر یک از مناطق، علاقه ندارند که زیر سلطه قدرتهای بزرگ منطقه‌ای قرار گیرند، از این رو، برای محدود کردن توانایی آن قدرتها در شکل دادن به تحولات منطقه تلاش می‌کنند. این روابط رقابت‌گونه، زمینه‌ساز همکاری آمریکا و قدرتهای متوسط منطقه‌ای است. (هانتینگتون، ۱۳۸۲، ۴).

در کنار این دیدگاه‌ها، نواقح‌گرایانی چون والتر، معتقد بودند که جهان پس از جنگ سرد تک‌قطبی است که در آن، تنها یک قدرت بزرگ وجود دارد و این شرایط، بعد از سقوط امپراتوری روم در جهان بی‌سابقه است؛ یعنی پس از سقوط روم هیچ کشوری بدین نحو که آمریکا بر جهان تسلط دارد، تسلط نداشته است، با این تفاوت که حوزه قلمرو رومی‌ها بخشی از جهان بود، در حالی که حوزه سلطه آمریکا تمام جهان است. بین آمریکا و سایر کشورها از لحاظ فناوری و نظامی شکافی وجود دارد که این فاصله در بعد نظامی بسیار بیشتر است. او معتقد است که هیچ‌کس را یارای انکار این حقیقت نیست. این فاصله مبتنی بر اقتصاد و تواناییهای فناورانه آمریکاست. این درحالی است که همواره این شکافها عمیق‌تر می‌شود، به نحوی که نه یک کشور خاص و نه حتی ائتلاف چندین کشور در آینده نزدیک، قادر به ایجاد تعادل و توازن با قدرت آمریکا نخواهد شد و در نهایت تنها قدرت برتر است، که قادر به ایجاد موازنه با دیگر قدرتهاست. (والتر، ۱۳۸۲، ۱۲۱-۱۱۴)

از نگاه ویلیام ولفورث، در هر نظامی، یک آستانه تمرکز قدرت در قوی‌ترین کشور پدید می‌آید که توازن را بسیار پرهزینه می‌سازد، از همین جاست که آن را نظام

تک‌قطبی می‌نامند. از ویژگیهای نظام پس از دو قطبی کنونی این است که آمریکا نسبت به سایر قدرتهای دوران ناپلئون در اروپا یا سه قرن اخیر بسیار قدرتمندتر است. همچنین آمریکا دارای یک مجموعه قابلیت‌های بسیار کاملتر از هر کشور دیگر در اروپاست. تفوق قدرت نظامی - اقتصادی آمریکا پس از ۱۹۹۱ در تاریخ مدرن بی‌سابقه بوده‌است. این کشور فقط با تخصیص ۳ تا ۴ درصد اقتصاد خود به نیروی نظامی، ۵۵ درصد کل مخارج نظامی و ۸۰ درصد مخارج پژوهش و توسعه انجام شده میان هفت کشور قدرتمندتر جهان را صرف می‌نماید. در ضمن ۴۳ درصد از تولید اقتصادی، ۴۰ درصد از تولید تکنولوژی و ۵۰ درصد از کل مخارج پژوهش و توسعه در جهان را به خود اختصاص می‌دهد. هیچ کشوری در تاریخ چنین کاری انجام نداده‌است. (ابکیری، ۱۳۸۲، ۱۵۷)

در عمل به نظر می‌رسد آنچه که در سالهای ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ شاهد بوده‌ایم، یک نظام بین‌المللی در حال گذار بوده که میان چندقطبی و تک‌قطبی در نوسان و محدود به هنجارها و قواعد بین‌المللی، بویژه در چارچوب سازمان ملل متحد، بوده‌است. اقدامات آمریکا نیز در این دوره، کمتر مخالف بین‌الملل‌گرایی و چندجانبه‌گرایی بوده و عمدتاً در راستای آن حرکت کرده‌است. این وضعیت، بیشتر متأثر از شرایط داخلی آمریکا، یعنی حاکمیت لیبرالها (دموکراتها از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰) بوده و با تغییر رئیس جمهور و شرایط بین‌المللی جدید پس از ۱۱ سپتامبر، متحول شد.

در سال ۲۰۰۰، جمهوریخواهان در آمریکا به قدرت رسیدند. نومحافظه‌کاران آمریکایی که در سالهای پایانی دهه ۱۹۸۰، رقابت با شوروی را برده بودند، برای دوره پس از جنگ سرد، برنامه‌هایی جاه‌طلبانه داشتند، اما افکار عمومی آن کشور آنها را کنار گذاشت. وقتی که دوباره با یک رأی شکننده و مخدوش به قدرت بازگشتند، برنامه‌های خود را حساب‌شده‌تر در دستورکار دولت قرار دادند و حادثه ۱۱ سپتامبر این فرصت استثنایی را در اختیار آنها گذاشت.

فرد هالیدی به خوبی این وضعیت جدید را ترسیم نموده است: «۱۱ سپتامبر سه چالش جهانی و ماندگار را مطرح کرد که نخستین آن تقویت بعد امنیتی جهانی شدن است. دومین چالش مربوط به عملیات مداخله‌جویانه است که علاوه بر دخالت

نیروهای نظامی سیاستگذارها و تعیین خط‌مشی‌ها را دربرمی‌گیرد که در قلب امور جهان اعمال می‌شود. چالش سوم به پابندی به نظام فرقه‌ای و قبیله‌ای، برخورد تمدن‌ها، کوتاه‌فکری نژادی و مذهبی برمی‌گردد.» از نظر او، این حادثه رویکردهای سیاست خارجی آمریکا را تغییر داد و آن را به خارج معطوف نمود و نیز، آمریکا را نه فقط فاعل سیاسی پیروز، به عنوان سردمدار و رهبر هم‌پیمانی‌های جدید جهانی در کانون سیاست‌های بین‌المللی قرار داد. این حادثه، روسیه و آمریکا را زیر چتر مبارزه با تروریسم متحد ساخت، شکاف اروپا و آمریکا را پر کرد، باعث پیوستن هند به آمریکا شد و سرانجام، نبرد با تروریسم جهانی را در دستورکار امنیتی جهان قرار داد. (مالیدی، ۱۳۸۱، ص ۷)

به هر حال، آنچه که مسلم به نظر می‌رسد این است که ۱۱ سپتامبر شرایط جدیدی را پدید آورد که به تعبیر کیسینجر «ممکن است تاریخ این حادثه را به عنوان نقطه عطفی در تحول نظام بین‌المللی قرن بیست و یکم ثبت نماید. این حادثه به برخی اوام واهی دهه ۱۹۹۰، مبنی بر آنکه مسائل اقتصادی و ارتباطی (مانند شبکه اینترنت) موجب تغییر سیاست جهانی شده‌است، پایان داد.» او از شرکت اروپا، روسیه، چین، هند، آلمان و ژاپن برای همکاری با آمریکا در مبارزه با تروریسم به عنوان نشانه‌های پایان آن اوام و آغاز این تحول یاد کرده و یادآور می‌شود که شورای پیمان ناتو برای نخستین بار در تاریخ خود، طی چهل و هشت ساعت پس از حملات تروریستی، بر اساس ماده پنجم پیمان که اقدام مشترک را مجاز می‌داند، تصمیم‌گیری کرد. با این حال، او معتقد بود که پس از پایان جنگ در افغانستان، احتمال دارد که دیدگاه‌های مربوط به مرحله دوم مبارزه علیه تروریسم، بویژه اگر مربوط به عراق باشد، با یکدیگر اختلاف داشته باشند.

دنیای پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از نظر سجادپور ترکیبی از تداوم و تغییر را در خود دارد: «به‌طور کلی، حوادث ۱۱ سپتامبر سه دسته آثار داشته است. دسته نخست درخصوص بازیگران روابط بین‌الملل است که به طور سنتی دولت - ملت، سازمان‌های بین‌الدولی، سازمان‌های غیردولتی و افراد به عنوان بازیگران روابط بین‌الملل شناخته می‌شدند. در ادبیات روابط بین‌الملل دهه ۱۹۹۰، سخن از زوال دولت - ملت و افزایش نقش سازمان‌های غیردولتی به‌طور جدی مطرح شد؛ اما حادثه یازده سپتامبر، نقش دولتها در سراسر جهان در تأمین امنیت را به‌طور جدی مطرح کرد و بدون استثنا، در سراسر

جهان نقش دولت - ملتها تقویت و نقش بازیگران دیگر تضعیف شد. همزمان با آن شاهد ورود نوع جدیدی از بازیگران بین‌المللی به عرصه روابط بین‌الملل هستیم که از آنها به عنوان بازیگران شبکه‌ای یاد می‌شود. منظور از بازیگران شبکه‌ای، آن دسته از بازیگران است که نه دولت - ملت هستند و نه سازمانهای بین‌المللی و نه سازمانهای غیردولتی، بلکه با توجه به گسترش ارتباطات جهانی شده و با بهره‌برداری از انواع ابزارهای نوین ارتباطی، توانسته‌اند به عنوان شبکه‌ای مؤثر در سرتاسر جهان در شکل‌دهی به سیاست اثر گذارند». (سجادپور، ۱۳۸۰، ۹۷۱)

از نگاه وی، دسته دوم تأثیرات به قواعد بازی برمی‌گردد که عناصری از تداوم و تغییر را می‌توان در آنها مشاهده کرد. همیشه قواعد بازی در روابط بین‌الملل به قواعد دوستانه و خصمانه تقسیم‌بندی شده و در هر کدام، طیف وسیعی از کنشها و واکنشها مطرح بوده‌است. تا قبل از ۱۱ سپتامبر، بخصوص در پی موفقیت‌های سازمان ملل متحد در دو دهه گذشته در تدوین و تنظیم دهها قرارداد بین‌المللی و هنجارسازی، قواعد بازی بیشتر دوستانه و چندجانبه‌گرایانه بود و گرایش عمومی به سمت نوع جدیدی از همکاری صلح‌آمیز چندجانبه‌گرا پیش می‌رفت. بعد از ۱۱ سپتامبر، همکاریهای صلح‌آمیز چندجانبه‌گرا پایان نیافت، بلکه با توجه به رفتارهای دولت آمریکا، قواعد بازی اولاً جنبه نظامی بیشتری به خود گرفت، که این باعث ایجاد تغییر در گفتار بین‌المللی شد و واژه‌هایی چون دشمن، ائتلاف، تروریسم، جنگ، اشغال و حمله که بار خصمانه‌ای دارند بیشتر مورد استفاده قرار گرفت. ثانیاً یکجانبه‌گرایی در مقابل چندجانبه‌گرایی مطرح گردید. (ممان)

و سرانجام، او دسته سوم تأثیرات بعد از ۱۱ سپتامبر را در پیوند با محیط بازی روابط بین‌الملل مطرح می‌نماید که با وجود سردرگمی و انتقالی بودن نظام، عنصر آمریکایی آن پررنگ‌تر شده و خیزش آمریکا برای اعمال هژمونی زیادتر گشته است. از این نگاه، در محیط جدید، ترکیبی از فرهنگ و قدرت نظامی وجه غالب روانی را شکل می‌دهد. مجموعه این سه دسته تحولات، اولاً حیات جدیدی به ژئوپلیتیک در صحنه بین‌الملل داده و اوراسیا را به کانون اصلی و مطرح‌ترین منطقه استراتژیک جهان تبدیل کرده‌است. ثانیاً، هویت را وارد گفتارهای امنیتی بین‌المللی کرده‌است و سرانجام اینکه،

چالش توأمان چگونگی مدیریت روابط بین‌الملل توسط آمریکا را به اصلی‌ترین بحث روابط بین‌الملل مبدل نموده است. (همان، ۹۷۲)

سجادپور معتقد است که «پس از ۱۱ سپتامبر، جهانی شدن با خودش یک مجموعه از روندهای متناقض را به همراه آورد. در شرایطی که چنین روندهای متناقضی در حال شکل‌گیری بود، ۱۱ سپتامبر تعارض بین ژئوپلیتیک و جغرافیای فرهنگی را تشدید کرد. به عبارت دیگر، به قدرت رسیدن بوش به این معنی بود که تفکرات استراتژیک به آمریکا بازگشته است، بازگشت تفکر استراتژیک به معنای اهمیت یافتن مسائلی نظیر طرح سپر دفاع موشکی و داشتن استراتژی ویژه برای قدرتهای بزرگ بخصوص هند، چین و روسیه می‌باشد. روند متضاد دیگر اهمیت دولت و از بین رفتن اهمیت آن است. از دیگر روندهای متضاد مقوله امنیت است. امنیت نرم‌افزاری همچون هویت، جدی می‌شود. پنتاگون مایل است برخلاف اروپایی‌ها به تعریف سخت‌افزاری امنیت برگردد. این منازعه دو طرف آتلانتیک، بی‌شک بر منطقه ما نیز تأثیرگذار خواهد بود. ما نیز در این میان تعیین‌کننده خواهیم بود یا حداقل می‌توانیم در باز تعریف این واقعیتها نقش داشته باشیم». (همان)

شاید آنچه که باعث شد تا برخی از مفهوم "لحظه تک‌قطبی شدن" استفاده کنند آن است که پس از ۱۱ سپتامبر آمریکا به سمت هژمونی در نظام بین‌الملل و فراتر رفتن از وضعیت حفظ وضع موجود حرکت کرد. پس از این حادثه، آمریکا فرصت پیدا کرد، تا به عنوان یک هژمون اجماعی عمل کند. در نتیجه، تعداد زیادی از دولتها از جمله روسیه، چین، کشورهای اروپایی و هند، تروریسم را به عنوان یک خطر قلمداد کردند. (Lieven, 2002, 245-247)

به‌طورکلی، می‌توان دیدگاههای پیرامون نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد تا پیش از جنگ امریکا - عراق را در سه دسته قرار داد: نظام در حال‌گذار، نظام چندقطبی، نظام تک‌قطبی.

(۱) نظام بین‌المللی در حال‌گذار: مدعیان در حال‌گذار بودن بودن نظام بین‌المللی، از آشفتگی نظام سرمایه‌داری، چرخش قدرت از غرب به شرق و تحولات اساسی در ماهیت روابط بین‌الملل سخن می‌گویند. کسانی مانند

والرشتاین اعتقاد دارند که تلاشهای آمریکا برای سلطه بر جهان، نه ناشی از قدرت، بلکه از روی ضعف است. او به پس گرفتن قطعنامه عراق در مارس ۲۰۰۳ از سوی آمریکا اشاره کرده و می‌نویسد: «نباید این موضوع را دست‌کم بگیریم. این نخستین باری است که در تاریخ سازمان ملل متحد، آمریکا در مورد مسأله‌ای که برایش اهمیت داشت، نتوانست رأی اکثریت اعضای شورای امنیت را به دست آورد ... این یک سرافکنندگی جهانی بود و ایالات متحده مشروعیت خود را از دست داده است، به همین دلیل نمی‌توان آن را یک نیروی مسلط (هژمونیک) دانست». او سپس به وضعیت نامعلوم آینده و قدرت‌یابی اروپا، روسیه، شرق آسیا و نیز جنبشهای جهانی ضد سرمایه‌داری اشاره کرده و می‌نویسد: «این اوضاع آشفته جهانی ۲۰ تا ۳۰ سال دیگر ادامه خواهد یافت و هیچ کس حتی دولت امریکا کنترلی بر این اوضاع ندارد. این دولت در سرگردانی کوشش می‌کند همه جای دنیا را کنترل کند، در حالی که از انجام آن ناتوان خواهد بود.» (والرشتاین، ۱۳۸۲).

در مقاله‌ای در فصلنامه فارین افیرز آمده است که: «در چرخش قدرت جهانی معاصر، واشنگتن خواهان در دست داشتن رهبری است، در حالی که آسیا در حال رشد سریع بوده و همراه با اقتصاد رو به رشد خود، در حال تبدیل به توان نظامی و سیاسی است ... انتقال قدرت از غرب به شرق در حال وقوع است و به‌زودی به صورت چشمگیری زمینه‌های وقوع چالشهای بین‌المللی و همچنین زمینه‌های خود چالشها را ایجاد خواهد کرد.» (الماسی، ۱۳۸۳).

(۲) نظام بین‌المللی چندقطبی: از نگاه طرفداران چندقطبی بودن نظام، سلاحهای هسته‌ای به لحاظ نظامی، وضعیتی ایجاد کرده‌اند که در عمل امکان جنگ و غلبه میان قدرتهای بزرگ جهان منتفی شده است و در نتیجه، موضوعات اساسی جهان بیشتر در چارچوب نهادهای بین‌المللی و در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی میان چند قدرت بزرگ حل و فصل می‌شود. مدعیان دیدگاه چندقطبی بودن نظام بین‌المللی، بر محدودیتهای قدرت آمریکا تأکید کرده و معتقدند که آن کشور دیگر نمی‌تواند بر جهان امروز حکم براند.



دیگر یک ابرقدرت به تنهایی و به صورت تک‌قطبی نظم آینده جهان را تعیین نخواهد کرد، بلکه شماری قدرت بزرگ پدید خواهند آمد. تعدادی از قدرتهای پیشرو وجود داشته‌اند، مانند چین، هند و ژاپن. شماری نیز در جوامع اقتصادی موجود نظیر اروپا و جنوب آسیا مراحل رشد و ترقی را می‌پیمایند.

برخی نیز به واکنش‌های اتحادیه اروپا در قبال اقدامات یکجانبه آمریکا اشاره می‌کنند. از این نگاه، اتحادیه اروپا با وجود مخالفت برخی از اعضایش، با نقش هژمون آمریکا مخالف است و شکل‌گیری این ساختار را با اعتبار و جایگاه بین‌المللی اروپا همسو ارزیابی نمی‌کند. از دیدگاه این بازیگران، "آمریکایی شدن جهان" نمی‌تواند سرانجام مناسبی برای نظام جهانی باشد و لازم است تا این نظم با توجه به توان و نقش اروپا اصلاح شود. (افتخاری، ۱۳۸۲، ۱۱)

(۳) نظام بین‌المللی تک‌قطبی (هژمونی): بیشتر ادبیات موجود در محافل علمی آمریکا و بخش مهمی از محافل اروپایی بر تک‌قطبی بودن نظام بین‌الملل تأکید دارند. مدعیان این وضعیت، به قدرت نظامی گسترده آمریکا، چیرگی آن بر عرصه اقتصاد بین‌المللی، نقش آن در نهادهای بین‌المللی، وضعیت پیروزی این کشور در جنگ سرد، رهبری نظام لیبرالیسم، شکست ارتش‌های عراق و یوگسلاوی و به‌طورکلی، فاصله قدرت آن با سایر قدرتها اشاره می‌کنند. از این نگاه، این برتری به آمریکا این توان را می‌دهد که در کانون منظومه سیاست جهانی قرار گرفته و از طریق ایجاد هژمونی واحد، به ایده "ام‌القرای جهانی لیبرال - دموکراسی" تحقق بخشد. در این سناریو، به تعبیر "فراسر کاه‌رون" جهان دارای یک کلانتر خواهد بود که نسبت به اعمال قانونی و ایجاد نظم با اتکا به توان و قدرت بی‌بدیش اقدام خواهد کرد. در این سناریو، امنیت بین‌المللی تابعی از هژمونی بلامعارض آمریکا تصویر می‌شود که ضمانت اجرایی خود را از قدرت اقتصادی، فناوری و فرهنگی گرفته و به صورت مؤثر در عرصه سیاست به کار گرفته می‌شود. (افتخاری، همان)

در مجموع، می‌توان نتیجه گرفت که نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد میان یک نظام چندقطبی و هژمونی آمریکا در نوسان بوده و با روی کار آمدن جمهوریخواهان و تأکید بر یکجانبه‌گرایی به جای چندجانبه‌گرایی، آنها کوشیده‌اند تا شرایط برای هژمونی آمریکا آماده شود. بویژه حادثه ۱۱ سپتامبر، این امکان را به نومحافظه‌کاران آمریکایی داده‌است تا بدون مجوز نهادهای بین‌المللی به یک دولت مستقل و دارای حاکمیت حمله کنند.

### ۳- ویژگیهای اساسی بحران عراق

حمله آمریکا به عراق، در حالی صورت گرفت که شورای امنیت سازمان ملل متحد به دولت عراق هشدار داد که اگر همکاری لازم را در ارتباط با تسلیحات کشتار جمعی خود به عمل نیاورد، پیامدهایی وخیم برای آن کشور به دنبال خواهد داشت. این موضوع مستلزم آن بود که شورای امنیت سازمان ملل متحد بار دیگر تشکیل جلسه دهد و همکاری دولت عراق را ارزیابی نماید، آنگاه اگر تشخیص داد که بغداد کوتاهی کرده‌است، مجوز اقدام نظامی را صادر کند. اما آمریکایی‌ها پس از ناکامی در اخذ مجوز حمله نظامی از شورای امنیت، به دولت عراق هشدار دادند که از قدرت کناره‌گیری نماید و یا اینکه با عملیات نظامی آمریکا روبه‌رو شود. خودداری صدام‌حسین از کناره‌گیری سبب شد عملیات نظامی آمریکا شروع شده و ۲۱ روز بعد با سقوط بغداد، جنگ خاتمه یافت. مهمترین ویژگیهای حمله آمریکا به عراق عبارت بود از:

(۱) عدم مشروعیت بین‌المللی به خاطر فقدان مجوز سازمان ملل متحد؛  
 (۲) مخالفت گسترده جامعه بین‌المللی متشکل از دولتها، ملتها و افکار عمومی جهانی (به‌طوری که در بیشتر شهرهای جهان تظاهرات بی‌سابقه‌ای علیه جنگ صورت گرفت)؛

(۳) انجام عملیات با تکیه بر "جنگ پیشگیرانه" که در تعارض با اصول حقوق بین‌الملل بود. ادعای بوش این بود که دولت عراق دارای برنامه تسلیحات کشتار جمعی است و همزمان با گروههای تروریستی نظیر القاعده ارتباط دارد و احتمالاً آن سلاحها را در اختیار چنین گروههایی قرار می‌دهد. در نتیجه، بایستی

برای جلوگیری از پیشدستی صدام، به یک جنگ پیشگیرانه روی آورد. از نظر دولت آمریکا، برخلاف دوره جنگ سرد، بازدارندگی قادر نیست که مانع از حمله دولتهایی نظیر عراق و گروههای تروریستی شود. لذا، حمله به عراق نخستین مورد آزمون "دکترین جنگ پیشگیرانه" بوش بود که در سند "استراتژی امنیت ملی آمریکا" در سال ۲۰۰۲ آن را اعلام کرده بود.

(۴) اقدام نظامی آمریکا علیه عراق، حمله به یک دولت مستقل و دارای حاکمیت به منظور سرنگونی آن بود و این چیزی است که در اقدامات نظامی پس از جنگ سرد این کشور وجود ندارد.

(۵) در این حمله، ارتش آمریکا توانست به یکی از موفقیت‌آمیزترین عملیات نظامی خود طی دو قرن اخیر دست زند. شکست ارتش پنجم جهان و یکی از نظامی‌ترین و اقتدارگراترین دولتهای جهان که تجربه سه جنگ (حمله به ایران، حمله به کویت و جنگ با آمریکا در سال ۱۹۹۰) را در کارنامه خود داشت، طی ۲۱ روز، اعتماد به نفس را پس از جنگ ویتنام به ارتش آمریکا برگرداند. اگرچه در مراحل پس از پیروزی، ارتش آمریکا با مشکلات به مراتب بیشتری مواجه شده است.

(۶) جالب اینجاست که پس از انجام عملیات آمریکا، شورای امنیت سازمان ملل متحد، طی قطعنامه‌ای به این اقدام رسمیت داد و حقوق و تکالیف آن را برای ایجاد دولت و اداره آن سرزمین تعیین نمود.

(۷) آمریکا پس از حمله کوشیده است تا یک دولت با ساختار جدید تشکیل دهد و در واقع در این کشور، دولت‌سازی نماید. این چهارمین بار است که پس از آلمان و ژاپن در سالهای ۱۹۴۵ و افغانستان در سال ۲۰۰۱، چنین عملی انجام می‌شود.

توجه به این ویژگیهاست که عملیات نظامی آمریکا در عراق بسیار متفاوت از موارد گذشته آن است. اگرچه عملیات کوزوو نیز فاقد مجوز سازمان ملل متحد بود، اما به صورت جمعی (ناتو) و بدون مخالفت گسترده جامعه بین‌المللی و دولتها و افکار عمومی انجام شد. از این بحث می‌توان نتیجه گرفت که بحران عراق فاقد مجوز سازمان

ملل متحد بوده و با وجود مخالفت گسترده دولتها و افکار عمومی جهانی، با ادعای پیشگیری از حمله عراق به آمریکا، به یک دولت مستقل و دارای حاکمیت حمله شده است. در این حمله، دولت عراق در طول ۲۱ روز سقوط نموده و پس از آن، آمریکا کوشیده است به کسب مشروعیت شرایط پس از حمله بپردازد، تا در این وضعیت جدید، دولت‌سازی را به عنوان یک بُعد نرم‌افزارگرایانه در سیاست خارجی جدید خود (همانند مدل ژاپن و آلمان پس از جنگ جهانی دوم و افغانستان پس از سقوط طالبان) پیش ببرد.

در واقع، آمریکا با عملیات نظامی علیه عراق، کوشیده است تا هنجارهایی را که خود در گذشته به وجود آورده است، نادیده بگیرد. این هنجارها از ویلسون‌یسم سالهای ۱۹۱۹ به بعد و امنیت جمعی جامعه ملل و سازمان ملل متحد نشأت گرفته‌اند که آمریکاییها نقش مهمی در شکل‌گیری آنها داشته‌اند. واشنگتن کوشیده است تا هنجارها و سازوکارهای جدیدی را جایگزین هنجارها و مکانیسمهای گذشته کند، زیرا عقیده دارد که در حال حاضر آنها ناکارآمد هستند.

#### ۴- نظام بین‌المللی پس از بحران: تداوم یا تغییر؟

برای آنکه یک نظام بین‌المللی تغییر یابد، بایستی آن را در تحول مؤلفه‌های زیر مشاهده کنیم:

- (۱) تغییر بنیادین در ساختار نظام (تحول از آنارشی به سلسله مراتب)؛
  - (۲) تغییر در توزیع قدرت (دگرگونی قطب‌بندی نظام)؛
  - (۳) تغییر در ماهیت و کارکرد نظام (تغییر از نظام عدم تفکیک به تفکیک)؛ و
  - (۴) تغییر در ارزشها، هنجارها و قواعد نظام.
- حال باید ببینیم که ویژگیهای بحران عراق چه تغییراتی را در مؤلفه‌های چهارگانه بالا به وجود آورده است.

#### الف) ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل

یکی از ویژگیهای نظام بین‌الملل از نگاه نوواقع‌گرایان، آنارشیک بودن آن است؛ به این معنا که در آن سلسله مراتبی که منشأ نظم باشد وجود ندارد. در این وضعیت، هر

دولت بایستی تنها با تکیه بر خود (خودیاری)<sup>۱</sup> امنیت خویش را تأمین نماید. اما چنانچه برای حفظ امنیت، قدرت کافی نداشته باشد، ممکن است به اتحاد و ائتلاف<sup>۲</sup> روی آورد، و نتیجه شکل‌گیری ائتلافها ایجاد نظام موازنه قدرت است. اما از آنجا که از دهه ۱۹۷۰ به بعد بتدریج در پرتو همکاری‌های اقتصادی نوعی وابستگی متقابل ایجاد شده و با فروپاشی شوروی، مجموعه‌ای از نهادها، قراردادهای و کنوانسیونها شکل گرفته‌اند، این امید مطرح شد (بویژه از طرف نهادگرایان نولیبرال) که همکاری و تدبیر جهانی جای آنارشی را خواهد گرفت (Buzan and Little, 1994, 247-249). اقدامات آمریکا بویژه، در عراق نشان داد که نظام بین‌الملل همچنان آنارشیک است. اینکه دولتی بدون مجوز سازمان ملل متحد و در عین مخالفت دولتها و مردم جهان، با توسل به جنگ پیشگیرانه - که در هیچ یک از معاهدات بین‌المللی و نیز اصول حقوق بین‌الملل مشروعیت ندارد - به یک دولت مستقل (ولو با حاکم نامشروع و ظالم) حمله کند، چیزی جز تداوم آنارشی نیست. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که بحران عراق، وضع نظام بین‌الملل را همچنان در تداوم گذشته و بویژه دوره جنگ سرد و پیش از آن قرار داده است.

#### ب) توزیع قدرت

نظام بین‌المللی دوره جنگ سرد دوقطبی منعطف بود. از سال ۱۹۹۱ به بعد، این نظام به یک وضعیت در حال گذار تغییر یافت. با این حال، برخی آن را نظام تک‌قطبی و برخی نیز قدرت را در سطوح اقتصادی، سیاسی، فرهنگی چندگانه دانسته و تنها در بعد نظامی آن را تک‌قطبی می‌دانستند. (Ibid., Buzan & Little, 2000, 386-387; Gelb, 1993, 11-12) بحران عراق - و البته پیش از آن بحران کوزوو و افغانستان نیز تا حدودی - نشان داد که نظام بین‌المللی حداقل در سطح سیاست نظامی، تک‌قطبی است و فاصله قدرت سایر دولتها نیز به گونه‌ای است که امکان ایجاد موازنه در برابر نظام تک‌قطبی و تبدیل آن به نظام دوقطبی فعلاً به‌سادگی امکان‌پذیر نیست. تداوم برتری آمریکا در

1- Self-Help  
2- Alliance

قدرت نظامی، اقتصاد، بازار مصرف، آموزش عالی، پژوهش و توسعه علمی و پزشکی، ابتکارات تکنولوژیک، ادبیات، فیلم و موسیقی برای آینده‌ای قابل پیش‌بینی امری روشن است. رابرت کگان بر این باور است که شکاف قدرت آمریکا و اروپا به اندازه‌ای زیاد شده که آمریکا دیگر نمی‌تواند اروپا را به عنوان شریک خود در نظام بین‌المللی جدید تلقی کند (کگان، ۱۳۸۲، ۸). او می‌نویسد: «اروپاییان در دهه ۱۹۹۰، هنوز با اطمینان می‌توانستند اظهار کنند که قدرت یک اروپای متحد، سرانجام چندقطبی بودن جهان را از نو احیا خواهد کرد و اغلب آمریکاییها، همراه با احساساتی در هم، قبول می‌کردند که آینده از آن اروپای ابرقدرت است. هانتینگتون پیش‌بینی کرد که یکی شدن اروپا، مهم‌ترین واکنش جهان در برابر هژمونی آمریکا خواهد بود و بر این مبنا در قرن بیست و یکم "واقعاً چندقطبی" ایجاد خواهد کرد.» (همان، ۳۱). او علت عدم تحقق این وضعیت را، تلقی اروپا از پایان جنگ سرد به عنوان "مرخصی از استراتژی" و عدم تأکید بر نظامی‌گری می‌داند (همان، ۳۶). موضوعی که ناشی از توجه اروپا به بهشت پسا تاریخی صلح و رفاه نسبی، یعنی تحقق "صلح دائمی" کانت است (همان، ۱۱). اما هلر معتقد است که نظام بین‌الملل آینده به دلایل زیر، همچنان در برخی ابعاد مهم ناچار چندقطبی خواهد بود و در واقع به شکل "هژمونی محدود" و یا یک هژمون با محدودیتهای خاص خود عمل خواهد کرد:

(۱) محدودیتهای ناشی از افکار عمومی و مجالس قانونگذاری داخلی و افکار

عمومی و بازیگران خارجی؛

(۲) تنوع تهدیدات و بازیگران مؤثر در عرصه تهدیدزایی؛

(۳) ضرورت همکاری سایر دولتها برای مقابله با تهدیداتی چون تروریسم؛ و

(۴) ناتوانی نظامی آمریکا در برخورد با عوامل ریشه‌ای تهدیدات.

از این رو، برای آمریکا مشکل است که به هر شیوه‌ای که می‌خواهد و به‌طور مؤثری با مسائل مورد نظر خود برخورد کند. ضرورت همکاری سایر دولتها، بویژه دولتهای قدرتمند، برای برخورد با آن تهدیدات نشان می‌دهد که نظام بین‌الملل در برخی ابعاد مهم همچنان چندقطبی خواهد ماند (Feldman, 2003, 6-9). مارک هلر در این مورد می‌نویسد: «در این نظام، آمریکا حتی در میان قدرتهای برابر، اول نیست، چرا

که برابری احتمالی نیز وجود ندارد. در عوض، آمریکا بازیگر برتر در بسیاری از زمینه‌ها، بویژه در عرصه قدرت نظامی است. در نتیجه، این توان را دارد که هرگاه احساس کند منافع حیاتی‌اش به‌خطر افتاده، به تنهایی اقدام کند و در برابر خواست دیگران، برای تغییر نظام بین‌الملل به یک نظام مبتنی بر حقوق و نهادهای بین‌المللی مقاومت کند. در عین حال، قدرت آمریکا به تنهایی برای تعقیب اهداف بلندپروازانه حل اختلافات میان دولت‌ها و مسائل سیاسی و اجتماعی داخلی دولت‌ها که منبع اصلی تهدیدات سیاسی - امنیتی هستند، ناکافی است. برای حل این مسائل، آمریکا نیازمند متقاعد ساختن دیگران نسبت به این تهدیدات و مشروعیت اقدامات برای برخورد با آنهاست. از این رو، تلاش برای حل مشکلات جامعه بین‌المللی مستلزم عناصری از چندجانبه‌گرایی، اساسی است. در واقع، توزیع قدرت، خودبه‌خود یک نظام بین‌المللی را تحمیل خواهد کرد که نه کاملاً تک‌قطبی است و نه چندقطبی و می‌توان آن را نظامی یک - چندقطبی دانست.» (همان)

#### ب) تقسیم کار

منظور از تقسیم کار به تعبیر والتر، تفکیک وظایف میان واحدهای بین‌المللی است. یعنی همچنان که در نظام داخلی، هر واحد و نهادی عهده‌دار وظیفه‌ای خاص و منفرد است، در نظام بین‌المللی نیز تنها زمانی نظم واقعی برقرار می‌شود که هر واحد عهده‌دار صرفاً یک وظیفه بشود، اما از آنجا که این روند امکان‌پذیر نیست، هر دولت همزمان عهده‌دار کارهای متعددی است و در نتیجه همه دولت‌ها دارای کارکرد مشابهی هستند. در این راستا، امنیت مهمترین وظیفه هر دولت است که فقط با قدرت و یا اتحاد امکان حفظ آن وجود دارد. این وضعیت تا اواخر دوره جنگ سرد مطرح بود. با وجود تلاشهایی که در قالب طرح "امنیت جمعی" از سال ۱۹۱۹ مطرح شد و سپس در سال ۱۹۴۵ در منشور ملل متحد گنجانده شد. در سال ۱۹۹۰ برای نخستین بار در حمله به عراق "امنیت جمعی" جامعه عمل پوشید و اقدامات دیگری که در سومالی، بوسنی، هائیتی و افغانستان به عمل آمد نیز تا حدودی در این راستا بود. اما اقدام نظامی علیه

دولت عراق، کاملاً در تعارض با امنیت جمعی و در تداوم وضعیت ذاتی نظام بین‌الملل بود.

### ت) هنجارها، ارزشها و قواعد نظام بین‌الملل

طبق هنجارهای نظام بین‌المللی پس از وستفاليا، دولت‌های مستقل و دارای حاکمیت پایه اصلی این نظام محسوب می‌شوند. اگرچه قدرت حرف اصلی را در روابط میان دولت‌ها می‌زند، اما هنجارها و ارزشهای حقوقی، اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک نظیر حقوق بشر، دموکراسی، حق تعیین سرنوشت، رفاه و توسعه اقتصادی، بازار آزاد، مذاکره، تفاهم، قرارداد و ... در بیشتر مواقع محدودکننده قدرت نظامی دولت‌ها بود. این هنجارها بتدریج گسترش یافتند و اوج آن دهه ۱۹۹۰ بود. اما اقدام آمریکا علیه دولت عراق و حضور نظامی در آن کشور به منظور ایجاد دولت (دولت‌سازی) در تعارض با هنجارهای نظام بین‌الملل قرار دارد و در واقع به نوعی، هنجارسازی بدعت‌آمیز محسوب می‌شود. (کومن، ۱۳۷۰، ۱۸۷-۱۸۵؛ ایوب، ۱۳۸۲)

از مجموع مباحث این بخش، روشن می‌شود که نظام بین‌المللی پس از بحران عراق، اگرچه به نوعی در تداوم نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد (۱۹۹۱) و بویژه پس از ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۱) قرار دارد، دربردارنده تغییراتی است که نظام بین‌المللی را از سال ۲۰۰۳ به بعد برای حداقل یک دهه دچار تغییر خواهد کرد. در واقع، اقدامی که بدون مشروعیت بین‌المللی و تنها براساس منافع ملی یک دولت و با ادعای غیرمشروع جنگ پیشگیرانه علیه یک دولت مستقل و دارای حاکمیت و با سرعت و قدرت زیاد و ابتکار در میدان جنگ صورت گرفته و بنای ایجاد دولت جدیدی منطبق بر ارزشهای دولت حمله‌کننده دارد، نظام بین‌الملل را به لحاظ "ساختاری" و "ارزشی" دچار تغییر نموده است.

محمی‌الدین مصباحی<sup>۱</sup> برای نظام بین‌المللی جدید، هشت ویژگی را برمی‌شمارد که عبارت‌اند از :

۱- استاد دانشگاه فلوریدا.



- (۱) وجود دو ساختار مرتبط اما جدا از هم، شامل ساختار مادی تقسیم قدرت و ساختار نرم‌افزاری که محتوای اجتماعی نظام را شکل می‌دهد؛
- (۲) عدم تطابق دو ساختار مذکور؛
- (۳) درگیری نرم‌افزاری میان بازیگران برای شکل دادن به لگام بین‌الملل آینده؛
- (۴) تأثیر بی‌سابقه بازیگران غیردولتی؛
- (۵) درهم ریختگی و امتزاج فضای داخلی و خارجی؛
- (۶) آسیب‌پذیری مرکز نظام از سوی غیردولتی؛
- (۷) آسیب‌دیدگی نظام امنیتی بین‌المللی کنونی؛
- (۸) وابستگی کشورها به امنیت خود اتکا.

از نظر مصباحی، اگرچه ساختار مادی تک‌قطبی است، اما ساختار اجتماعی گاهی تک‌قطبی و گاهی هم دو یا چندقطبی است. او هژمونی آمریکا را پس از بحران عراق یک هژمونی شکسته، دست و پاگیر و مشکل‌ساز می‌داند و معتقد است که میان دولتهای آمریکا، اروپا، روسیه، چین، ایران، کشورهای مسلمان، و بازیگران غیردولتی، بر سر شکل دادن به نظام بین‌المللی آینده، یک درگیری نرم‌افزاری وجود دارد و بویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بهشت کانتی اروپا در مقابل پارادایم هابزی آمریکا قرار گرفته است و از این رو، نظام بین‌الملل، سیال و درحال شکل‌گیری است. (مصباحی، ۱۳۸۳)

امانوئل تد نیز در کتاب "آمریکا پس از جهانگشایی" با انکار نظام تک‌قطبی، می‌نویسد: «حمله به ناتوان (عراق)، اثبات‌کننده ناتوانی حمله‌کننده است. حال آنکه، آمریکا می‌خواهد وانمود کند که یورش به رقبای ناتوان، نمایشی از قدرت برتر و گریزناپذیر آمریکا به جهان است.» او به کسری تجاری عظیم آمریکا و وابستگی آن به منابع خارجی سرمایه برای سرمایه‌گذاری اشاره کرد و جنگ حقیقی آمریکا را اقتصادی می‌داند. او آمریکا را از مرز سلطه بر جهان بسیار دور دانسته و درحال از دست دادن کنترل جهان می‌بیند. از نظر او، ترکیب قدرت اقتصادی اروپا و نیروی استراتژیک

هسته‌ای و بازدارنده روسیه را برای مهار آشوبگری کابوی وار آمریکا کافی می‌داند. (۲۰، ۱۳۸۳، ۲۷-۲۶). «هیچ راهبردی هر قدر هم درست باشد، به ایالات متحده اجازه نمی‌دهد که وضعیت شبه امپراتوری خود را به صورت یک امپراتوری تمام عیار و مشروع درآورد.» (همان، ۲۵۳) با این تحلیل، تدبیر ناتوانی اقتصادی، نظامی و ایدئولوژیک آمریکا اشاره کرده و هر حرکتی برای تثبیت دوباره کنترل بر جهان را موجب ضربه متقابل و منفی می‌داند.

ریچارد دیووف نیز با اشاره به از دست رفتن تدریجی برتری آمریکا در زمینه‌های «تولید ناخالص ملی»، «مصنوعات جهانی»، «سهم خدمات تجاری»، «صنعت هواپیماسازی» و ...، اصرار این کشور در حفظ برتری نظامی و امنیتی و عمل یکجانبه را به عنوان اقدامی برای جبران آن مشکلات می‌داند. (دیووف، ۱۳۸۳، ۲۱)

از این رو، بسیاری از تحلیلگران معتقدند که نظام بین‌الملل در وضعیت پس از جنگ عراق دچار تغییراتی شده و به دلایلی چون؛ فاصله قدرت آمریکا با سایر قدرتها، منطبق سلاحهای هسته‌ای، منطبق گسترش طلبی آمریکا (که کمتر سرزمینی است و سایرین را نیز در مواردی چون عراق وارد کرده و به آنها نیز نقش می‌دهد)، ویژگیهای لیبرالیسم مورد نظر آمریکا و نیز همگنی ایدئولوژیک میان قدرتهای اصلی نظام جهانی، غلبه اختلاف و تعارض میان سایر بازیگران بر اختلافات میان آنها با آمریکا (مثلاً چین و هند، چین و ژاپن، روسیه و چین، روسیه و اروپا)، و امکان تعدیل رفتارهای آمریکا بخاطر تحول در سیاست داخلی آن، فعلاً امکان ایجاد موازنه در برابر قدرت آمریکا وجود ندارد. اما، در عین حال، این هژمونی، محدود خواهد بود و مهمترین دلایل محدود شدن هژمونی آمریکا عبارت‌اند از:

- (۱) مسائل و رقابتهای داخلی آمریکا و تقویت موقعیت نولیبرالها در مقابل نومحافظه‌کاران؛
- (۲) مخالفتها و نگرانیهای سایه قدرتهای بزرگ؛
- (۳) مشکلات آمریکا در عراق؛
- (۴) افکار عمومی جهان؛

(۵) نقش حقوق و سازمانهای بین‌المللی؛

(۶) روند جهانی شدن.

در واقع، جهان امروز، جهانی جدید است که در آن، جوامع، فرهنگها، حکومتها و اقتصادها به یکدیگر نزدیکتر، مناسبات اجتماعی تشدید و بازیگران غیردولتی چون سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای و شبکه‌های فراحکومتی اهمیت خاص یافته‌اند. این موضوع، همچنانکه به قدرت هژمون امکانات خاصی برای اعمال قدرت می‌بخشد، و برای آن محدودیتهای خاصی نیز ایجاد می‌کند.

از سوی دیگر، واقعیت‌های امروز از یک "وضعیت جهانی" حکایت دارد که در آن روندهای خارج از حیطه دولتها و متأثر از بازیگران غیردولتی (شبکه‌های سیاسی - عقیدتی) در تقابل با نیروهای اصلی مدافع نظام هژمونی قرار دارند و این کنش‌های ضد هژمونی ماهیت آن را زیر سؤال برده و با عناصر آن نظیر قدرت مسلط، نظم اقتصادی و نظم سیاسی در تعارض هستند. (شوری، ۱۳۸۲، ۳-۱۶۲)

همچنین باید به این نکته اشاره کرد که در جهان امروز همچنانکه دیکتاتوری در داخل کشورها بسیار پرهزینه و خطرناک شده و کمتر انسان عاقل و جامعه فرهیخته‌ای است که آن را توصیه کند، در جامعه بین‌المللی نیز تحولاتی رخ نموده که امکان هژمونی گسترده را محدود می‌سازد. مهمترین این تحولات عبارت‌اند از:

(۱) پیچیدگی‌های خاص جهان جدید و ظهور موازنه‌های به نسبت مجزا (مثل

موازنه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی)؛

(۲) تکامل بشر و جوامع بشری (جامعه مدنی جهانی، افکار عمومی و...); و

(۳) تناقض دموکراسی و هژمونی (نمی‌توان در داخل و برای جوامع دیگر

دموکراسی را تجویز و توصیه نمود، اما در سطح نظام بین‌المللی دیکتاتورمآبانه

عمل کرد).

از این رو، آمریکا برای آینده‌ای که قابل پیش‌بینی است، (شاید تا ده سال آینده)

چنانچه اتفاق غیرمنتظره‌ای رخ ندهد، "هژمونی محدود" خود را حفظ خواهد نمود. و

این هژمونی محدود، الزامات و پیامدهای خاص خود را برای دولتهای مستقل نظیر

ج.ا.ایران خواهد داشت.

### نتیجه‌گیری

نظام بین‌الملل جدید در تداوم نظام سالهای دهه ۱۹۹۰ و متأثر از سه واقعه پایان جنگ سرد، حوادث ۱۱ سپتامبر و جنگ آمریکا با عراق و اشغال این کشور، به شکل یک نظام تک‌قطبی است که آمریکا می‌کوشد هژمونی خود را با بازنگری ساختارها و سازوکارهای پیشین براساس ویلسونیسیم قدیم، واقع‌گرایی جدید و هویت مسیحی غرب اعمال نماید. اما مقاومت‌هایی اساسی در مقابل این هژمونی وجود دارد. مقاومت فرهنگهای سنتی، کشورهای روسیه و چین و اتحادیه اروپا که در راستای ایجاد یک نظام چندقطبی می‌کوشند، و نیز جنبش‌های ضد هژمونی، افکار عمومی جهانی و آگاهی‌های روزافزون ملت‌ها، تناقضات نهفته در دموکراسی و هژمونی مخالفان در برابر این وضعیت هستند. آمریکاییها تأکید زیادی بر ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به عنوان آغاز یک نظام بین‌المللی مبتنی بر هژمونی خود برای سده بیست و یکم دارند، اما اروپاییها با بهشت کانتی جهان‌گرا و مدل‌سازی توسعه و همکاری براساس مدل "اتحادیه اروپا"، نرم‌افزار متفاوتی را ارائه می‌کنند که برای بسیاری از کشورهای جهان جذاب‌تر از پارادایم هابزی آمریکا است. این مسائل همراه با همکاریهایی که میان روسیه و چین با اتحادیه اروپا در حال شکل‌گیری و تعمیق است، نظام بین‌المللی را در برخی زمینه‌ها به شکل چندقطبی سوق می‌دهد و می‌توان برای آن از تعبیر یک - چند قطبی استفاده کرد.

- ۱- آکسفورد، باری. *نظام جهانی : اقتصاد، سیاست و فرهنگ*، ترجمه حمیرا مشیرزاده (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۸).
- ۲- ارگانسکی، ای. اف. *سیاست جهان*، ترجمه حسین فرهودی (تهران: بنگاه ترجمه نشر کتاب، ۲۵۳۵).
- ۳- افتخاری، اصغر. "بحران در نظام بین‌الملل"، *همشهری دیپلماتیک*، شماره ۸، نیمه اول اسفند ۱۳۸۲.
- ۴- امینیان، بهادر، "پی‌اف‌کندن نظام نوین جهان"، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال شانزدهم (پاییز ۱۳۸۱).
- ۵- ایکبری، جان. *تنها ابرقدرت : هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه عظیم فضلی‌پور، (تهران: مؤسسه تحقیقات بین‌المللی تهران، ۱۳۸۲).
- ۶- ایوب، محمد. "جنگ علیه عراق : پیامدهای هنجاری و راهبردی"، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، سال اول، شماره اول (پاییز ۱۳۸۲).
- ۷- تُد، امانوئل. *آمریکا پس از جهان‌گشایی*، ترجمه احمد عظیمی بلوریان (تهران: رسا، ۱۳۸۳).
- ۸- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد. "خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر"، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال پانزدهم (زمستان ۱۳۸۰).
- ۹- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد. "جمهوری اسلامی ایران و نظام بین‌المللی دستخوش دگرگونی"، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، شماره ۲، سال ۱۳۸۲.
- ۱۰- دویف، ریچارد، "هژمونی آمریکا، افول مداوم، اما خطری ماندگار"، *ماهنامه چشم‌انداز ایران* (پاییز ۱۳۸۳).
- ۱۱- دویچ، کارل و دیگران. *نظریه‌های روابط بین‌الملل* (جلد دوم)، ترجمه وحید بزرگی (تهران: ماجد ۱۳۷۵).
- ۱۲- رنکر، ان. جی. *روابط بین‌الملل، نظریه سیاسی و مسئله نظم جهانی*، ترجمه لیلا سازگار (تهران: چاپ وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲).

- ۱۳- زنجانی، داریوش اخوان، "بحران در سیستم‌ها" مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، (زمستان ۱۳۷۴).
- ۱۴- سجادپور، سیدمحمدکاظم. "ایران و یازده سپتامبر: چارچوبی مفهومی برای درک سیاست خارجی"، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۵ (زمستان ۱۳۸۰).
- ۱۵- سیف‌زاده، سیدحسن، نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل: مبانی و قالبهای فکری، (تهران: سمت، ۱۳۷۶).
- ۱۶- شوری، محمود. "مفهوم‌بندی وضعیت جهانی پس از جنگ سرد: هژمونی و ضد هژمونی"، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۷ (بهار ۱۳۸۲).
- ۱۷- صادقی، احمد. "سه مناظره در تحلیل جایگاه امریکا در سیاست بین‌الملل"، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، سال یکم، شماره ۲ (پاییز ۱۳۸۳).
- ۱۸- کگان، رابرت. بهشت و قدرت: آمریکا و اروپا در نظام نوین جهانی، ترجمه محمود عبدالله‌زاده (تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۲).
- ۱۹- کندی، پال، ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ، ترجمه م. قائد، ناصر موفقیان و اکبر تبریزی (تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰).
- ۲۰- کوهن، ریموند. قواعد بازی در سیاست بین‌الملل، ترجمه مصطفی شیشه‌چی‌زاده (تهران: نشر سفیر، ۱۳۷۰).
- ۲۱- الماسی، مصطفی (ترجمه)، "چرخش گوشه قدرت جهانی از غرب به شرق"، روزنامه شرق، ۹ آبان ۱۳۸۳. (به نقل از: Foreign Affairs)
- ۲۲- مرادی، مهدی. "رویکرد تنوریک تغییر در نظام بین‌الملل"، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۰، (زمستان ۱۳۸۲).
- ۲۳- مصباحی، محی‌الدین. "ویژگیهای نظام جهانی جدید"، سخنرانی در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، ۱۵ دی‌ماه ۱۳۸۳.
- ۲۴- هالیدی، فرد و ولت، آنکی، "سه چالش برآمده از ۱۱ سپتامبر"، ترجمه فریبا شاملو صفری، روزنامه همپسنگی، ۷ خرداد ۱۳۸۱.

- ۲۵- هانتینگتون، ساموئل. "آمریکا در جهان معاصر"، ترجمه مجتبی امیری، *ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۸۸ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۲).
- ۲۶- هانتینگتون، ساموئل، *تمدن‌ها و بازسازی نظام جهانی*، ترجمه مینو احمد سرتیپ (تهران: کتابسرا، ۱۳۸۰).
- ۲۷- والتر، کنث. "رمز و راز سیاست بین‌المللی" (گفتگو)، ترجمه امیرحسین تیموری، *ماهنامه آفتاب*، شماره ۳۱ (آذر ۱۳۸۲).
- ۲۸- والرشتاین، امانوئل. "واقعیت‌های سه‌گانه افول آمریکا"، *روزنامه همشهری*، ۲۴ شهریور ۱۳۸۲. (به نقل از: Monthly Review, August and July 2003.)

### English Reference

- 1- Brook, S. and Wohlforth, W. "American Primacy in Perspective", *Foreign Affairs*, July - August 2002.
- 2- Buzan, Barry and Little, Richard, "The Idea of International System : Theory Meets History", *International Political Science Review*, 15 (3) 1994.
- 3- Buzan, Barry and Little, Richard, *International System in World History*, (Oxford University Press, 2000).
- 4- Doran, Charles, *System in Crisis*, (Cambridge University Press, 1991).
- 5- Duncan, W. Raymond, *World Politics in the 21<sup>st</sup> Century* (London : Longman, 2004).
- 6- Feldman, Shai (ed.), *After the War in Iraq : Defining the New Strategic Balance*, (Brington : Sussex Academic Press, 2003).
- 7- Geb, John Roth, *Defining Power L Influence and Force in the Contemporary International System*, (New York : St. Martin's Press, 1993).
- 8- Gilpin, R., *War and Change in World Politics* (Cambridge University press, 1987).

- 9- V. Hui, "Toward A Dynamic Theory of International Politics", *International Organization*, Winter 2004, Vol.58, No.1.
- 10- Kissinger, Henry, "The New World Order", in, *Managing Global Chaos*, Edited By C. Crocker and Others, (Washington D.C.: Institute of Peace Press, 1996).
- 11- Rapkin, David, *World Leadership and Hegemony*, (Lynne Rienner Pub. 1990).
- 12- Spiegel, Steven L. (ed.), *World Politics in a New Era* (U.S.A : Thomson / Wadsworth Learning, 2004).



پروپش گاد علوم انسانی و مطالعات فریبئی  
رتال جامع علوم انسانی